

محاسن اصفهان

نگارش

مفضل بن سعد مافروخی اصفهانی (قرن ۵ق)

ترجمه

حسین بن محمد آوی (قرن ۸ق)

به کوشش

عباس اقبال آشتیانی



مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل

۱۳۸۵

مافروخی، مفضل بن سعد، قرن ۵ ق

(محاسن اصفهان، فارسی)

محاسن اصفهان / نگارش مافروخی اصفهانی به کوشش عباس اقبال آشتیانی؛ ترجمه حسین بن محمد آوی (قرن ۸ ق)؛ گردآورنده مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل. -- اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری، ۱۳۸۴.

ISBN 964 - 96665 - 1 - 6

۲۰۸ ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. اصفهان ۲. اصفهان -- سرگذشتنامه ۳. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، ۳۲۶ - ۲۸۵ ق. -- سرگذشتنامه. الف. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۲۷۵ - ۱۳۳۴. گردآورنده و مصحح. ب. آوی ع حسین بن محمد، قرن ۸ ق، مترجم. ج. سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل. د. سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

۹۵۵ / ۹۳۲

DSR ۲۰۷۳ / ص ۷۲ م ۲۶۰۴۱

۱۳۸۲

کتابخانه ملی ایران

۸۴-۳۹۳-۸



سازمان فرهنگی، تفریحی شهرداری اصفهان

نام کتاب: محاسن اصفهان

نام مؤلف: مفضل بن سعد مافروخی اصفهانی

نام مترجم: حسین بن محمد آوی

به کوشش: عباس اقبال آشتیانی

ویراستار: محمدرضا زاده‌وش

ناشر: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان

مدیرتولید: مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل

ناظر فنی: محی‌الدین چیت ساز اصفهانی

لینتوگرافی: آسمان، چاپ: فردا، صفای: توحید

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۸۵

قطع: وزیری / ۲۰۸ صفحه

نمارگان: ۲۳۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

ISBN 964 - 96665 - 1 - 6

شابک: ۹۶۴-۹۶۶۶۵-۱-۶

مراکز پخش: ۶۲۸۸۳۸۸ و ۲۳۳۷۸۶۱-۳۱۱۰

همگی حقوق این اثر محفوظ و متعلق به مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل می‌باشد.

فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار
۹	مقدمه
۱۵	مقدمه مؤلف
۲۷	ذکر اول در وصف اصفهان بر سیل اجمال
۲۸	مطلع ترجمه
۳۷	ذکر دوم
۴۹	باغات چهارگانه
۴۹	باغ «فلاسان»
۵۰	باغ «احمد سیاه»
۵۰	باغ بکر
۵۱	باغ کاران
۵۹	ذکر سیوم
۷۳	ذکر چهارم
۹۳	ذکر پنجم
۱۰۷	ذکر ششم
۱۲۹	ذکر هفتم
۱۴۷	ذکر هشتم
۱۸۹	اول متقدمان

۱۶۱		شعرای پارسی
۱۶۳		متأخران معاصر او
۱۷۳		ذیل کتاب
۱۸۵		حواشی و ملاحظات
۱۹۳		فهرست‌ها
۱۹۳		۱. فهرست نام کسان
۲۰۳		۲. فهرست نام مکان‌ها
۲۰۷		۳. فهرست نام کتاب‌ها
۲۰۷		۴. فهرست خاندان‌ها و قبایل

پیش‌گفتار

شهر تاریخی اصفهان، از مراکز معتبر علمی اسلامی است، وجود مساجد کهن و مراکز متعدد علمی، نام این شهر را - از همان سده‌های نخستین اسلام - در تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی، به عنوان دارالعلم شرق، مشهور گردانیده بود. این شهر، در قرن چهارم هجری، مرکز حکومت امرای شیعی مذهب و مستقل آل زیار و آل بویه شده، و از پرتو وجود وزرای دانشمند و ادب‌پروری چون صاحب بن عبّاد و ابوعلی سینا که سال‌ها در اصفهان کرسی صدارت داشتند، مجمع فضلا، ادبا و دانشمندان بنام اسلامی شد.

اصفهان در قرن پنجم هجری، مرکز سلاطین بزرگ سلجوقی شد. در این دوره، این شهر از بزرگ‌ترین شهرهای آباد و بزرگ آن زمان و مرکز سیاسی اسلام و فعالیت‌های علمی گردید. ناصر خسرو قبادیانی، شاعر و جهان‌گرد مشهور ایرانی، در قرن پنجم و در آغاز حکومت سلجوقی در توصیف اصفهان می‌نویسد: «من در همه زمین پارسی‌گویان، شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم».

از آثار مهم تاریخی - ادبی که در دوران سلجوقی به رشته تحریر درآمده، کتاب محاسن اصفهان تألیف مفصل بن سعد بن حسین مافروخی اصفهانی از دانشمندان قرن پنج هجری در اصفهان است.

وی در توصیف مسجد عتیق بزرگ در قرن پنجم می‌نویسد: «در هر نمازی از نمازهای پنج‌گانه کم‌تر از پنج هزار مرد، صف نبستی، و هر ستون از او مستند شیخی بودی، مزین و آراسته و محلّی و پیراسته به نظارت مناظره فقها، و حلیه مطارحه علما، و جلادت مجادله

متکلمان، و صحّت نصیحت واعظان، و جریان مجازات صوفیان، و بشارت اشارت عارفان، و زینت ملازمت معتکفان...».

این کتاب در سال ۷۲۹ هجری با اضافاتی، به خصوص راجع به دوران پایانی حکومت ایلخانان بر ایران، توسط حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی ترجمه شده است. ترجمه محاسن اصفهان با وجود حجم اندک، اطلاعات ارزنده‌ای در مورد اصفهان قرون اولیه اسلامی، به ویژه قرن پنجم هجری یعنی زمان حیات مؤلف، آثار مهم شهر، از جمله کاخ‌ها و کوشک‌ها و قصرها، برج‌ها و باروها، بازارها، مساجد، مراکز علمی، علما و دانشمندان، نواحی و محلات، و بسیاری از فواید تاریخی و جغرافیایی و ادبی دیگر در اختیار خواننده می‌گذارد.

این کتاب در سال ۱۳۲۸ خورشیدی توسط محقق ارجمند، شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی تصحیح و به ضمیمه مجله یادگار منتشر شده است. اکنون با توجه به اهمیت این اثر در معرفی اصفهان، مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل - که انتشار آثار مرتبط با اصفهان را سرلوحه فعالیت‌های خویش قرار داده -، اقدام به انتشار مجدد این اثر، با ویرایش جدید و در سالی که اصفهان به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام انتخاب شده است، می‌کند.

در این‌جا از جناب آقای دکتر سیدمرتضی سقاییان‌زاده، شهردار محترم اصفهان؛ جناب آقای علی قاسم‌زاده، مدیر عامل محترم سازمان فرهنگی - تفریحی شهرداری اصفهان که با حمایت‌های ایشان زمینه تأسیس مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل و انتشار آثار ارزشمند فراهم گردیده، آقای محمدحسین ریاحی، مسؤول امور پژوهشی مرکز، آقای علی‌رضا مستاح، مسؤول امور اجرایی مرکز، و به ویژه جناب آقای محمدرضا زاده‌هوش، ویراستار محترم کتاب، تشکر و تقدیر می‌گردد.

۱۳۸۴/۱۰/۱۸

دکتر محمدعلی چلونگر

مدیر مرکز اصفهان‌شناسی و خانه ملل

مقدمه

کتابی که اینک طبع آن به انتها رسیده، و در دست‌رس خوانندگان محترم گذاشته می‌شود ترجمه آزادی است از متن عربی رساله محاسن اصفهان تألیف مفصل بن سعد بن حسین مافزوخی اصفهانی با اضافات بسیار، و جرح و تعدیلات کثیری که از طرف مترجم فارسی در متن عربی صورت گرفته است.

این که مترجم در متن حاضر می‌نویسد:

«تاریخ آن سنه احدى و عشرين و اربع مائة التي اتلفت الغارة الشعواء بها في اصفهان».

و از آن چنین استنباط کرده است که اصل عربی کتاب، در سال ۴۲۱ تألیف شده، نتیجه اشتباهی است که مترجم را در فهم یکی از جمل اصل کتاب دست داده، آن جا که مفصل بن سعد در وصف عمارات اصفهان می‌گوید:

«و بعضها كان قائماً على سوقه إلى اواخر هذه السنين سنة احدى و عشرين و اربع مائة التي اتلفت الغارة الشعواء و بعضها كان على حالته إلى غاية سنة اربعين و اربع مائة».

این عبارت، صریحاً می‌رساند که سال ۴۲۱ که در آن اصفهان دچار غارتی پراکنده شده، سال خرابی بعضی از عمارات آن جا است در آن واقعه نه سال تألیف کتاب محاسن و واقعه مزبور که در همین سال رخ داده، ریختن لشکریان مسعود بن سلطان محمود غزنوی است در اصفهان در تعقیب علاءالدوله کاکویه و غارت کردن آن شهر که مشهور است، به

علاوه در همین جمله، مؤلف از سال ۴۴۰ نیز که در آن قسمتی از ابنیه قدیمه اصفهان هنوز برپا بوده سخن می‌راند، و می‌فهماند که کتاب او مدّت‌ها بعد از سال ۴۲۱ تألیف شده بوده. از چند موضع از کتاب محاسن به خوبی واضح می‌شود که تألیف آن در ایّام سلطنت سلطان معزالدین ابوالفتح ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵) و دورهٔ صدارت خواجه نظام‌الملک طوسی صورت گرفته، و در آن ایّام، حکومت اصفهان با نصرة‌الدین ابوالفتح مظفر ملقب به فخرالملک بوده است.

این فخرالملک، هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند باشد؛ مگر خواجه ابوالفتح، پسر ارشد خواجه نظام‌الملک (متولد در ۴۳۴ و مقتول در روز عاشورای سال ۵۰۰) و او که در ایّام وزارت پدرش در دیوان صدارت، به دبیری یا در ولایات به امارت سر می‌کرده، در حیات پدر - چنان‌که در متن محاسن نیز آمده - نصرة‌الدین لقب داشته، ولی پس از قتل نظام‌الملک و رسیدن به مقام وزارت، لقب او نصرة‌الدین به نظام‌الدین مبدّل گردیده، و در دیوان معزی، اشاره به هردو لقب هست.

از شرح حال مؤلف اصل عربی رسالهٔ محاسن اصفهان - یعنی مفضل بن سعد بن حسین مافروخی اصفهانی - هیچ‌گونه اطلاعی به دست نداریم، حتّی معلوم نیست که او عهد ملک‌شاه سلجوقی را به سر برده، یا در همان ایّام، دنیا را وداع گفته است.^۱

رسالهٔ عربی محاسن اصفهان تألیف مفضل بن سعد مافروخی، کتاب مرتّب مفصلی در تاریخ یا جغرافیا یا خصوصیات اصفهان نیست؛ بلکه رساله‌ای است که آن را مؤلف در نعت آن شهر و ذکر محاسن آن جمع آورده، و در ضمن، بسیاری از فواید تاریخی و جغرافیایی و ادبی متعلّق به موطن خود را در آن گنجانده، و بیش از همه، در فصاحت عبارت، و نمودن جنبهٔ هنر انشای خود در زبان عربی کوشیده، و آن را تحفهٔ مجلس فخرالملک، ابن خواجه نظام‌الملک، والی اصفهان که مردی فضل‌دوست و شاعر پرور بوده، ساخته است.

۱. رحلت ملک‌شاه سلجوقی در سال ۴۸۳ ق واقع شده، و ظاهراً مافروخی تا سال ۴۸۵ ق نیز در قید حیات بوده است (ویراستار).

مترجم کتاب محاسن اصفهان - یعنی حسین بن محمد بن ابی الرضا علوی آوی - نیز با رعایت همین نظر اخیر، متن عربی را به نام خواجه معرفت پزوه فاضل نواز، غیاث الدین محمد بن خواجه رشید الدین فضل الله به قالب فارسی درآورده، و آن را در سال ۷۲۹؛ یعنی در ایامی که این خواجه، وزارت ابوسعید بهادرخان را داشته، به او تقدیم نموده است؛ لیکن این مترجم - چنان که گفتیم - ترتیب اصلی متن عربی محاسن را در ترجمه رعایت نکرده؛ بلکه مطالب آن کتاب را به میل خود، در طئی هشت باب مرتب ساخته، و هر مطلب از آن کتاب را که خواسته، پس و پیش کرده، و از خود نیز فواید بسیاری - به خصوص راجع به دوره آخر حکومت ایلخانان بر ایران - بر آن افزوده است.

از احوال مترجم کتاب نیز مانند احوال مؤلف اصل عربی، هیچ گونه اطلاعی به دست نیست، همین قدر از اشاراتی که خود او در طئی این تألیف به احوال خویش نموده، معلوم می شود که او اصلاً از سادات آوه (همین آبه کنونی، بین قزوین و همدان) بوده، و در جوانی، از آن جا به کاشان، و از کاشان به اصفهان آمده، و در این شهر مقیم شده، و در آن جا به کتاب عربی محاسن اصفهان دست یافته، و آن را به فارسی درآورده، و در سال ۷۲۹ به انجام رسانده، و به خواجه غیاث الدین محمد هدیه نموده است.

مترجم رساله، مدت ها در اصفهان می زیسته، و با بزرگان و متنفذین آن شهر، مثل افراد خاندان صاعدی و خواجه شمس الدین محمد بن نظام الدین یزدی و امیر مظفر الدین شیخ علی، حکام آن جا محشور بوده، و از خوان نعم اینان بهره می برده است.



ترجمه فارسی محاسن اصفهان چنان که ملاحظه می شود، با این که از جهت عبارت، متکلف است، و انشای آن، زیاد طبیعی و ساده نیست، باز از حیث جزالت کلام و سلامت اسلوب، از نمونه های قابل توجه است.

اقدام به نشر این کتاب از طرف ما، البته به آن نظر نبوده است که یکی از نمونه های خوب انشای فارسی را در دسترس خوانندگان گرامی قرار دهیم؛ بلکه بیشتر، توجه به این

کتاب، از بابت احتوای آن بر مطالب تاریخی و جغرافیایی مهمی است که عین یا نظیر آن‌ها در هیچ کتاب دیگر به دست نمی‌آید، و فضل این ترجمه بر اصل عربی - که به دست یاری دانشمند محترم آقای سیدجلال الدین تهرانی، در سال ۱۳۱۲ شمسی^۱ در تهران انتشار یافته -، این است که این ترجمه، علاوه بر مهم‌ترین مطالب اصل کتاب، نکات و فوایدی را متضمّن است که مترجم، آن‌ها را راجع به عصر خویش بر آن الحاق کرده، و این جمله چون تاریخ وقایع نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم ایران - به خصوص اصفهان - چندان روشن نیست، و در هیچ جا نیز به شکل مبسوط و مشبعی آورده نشده، در کمال اهمیت، محسوب می‌شود.

اول کسی که به اهمیت ترجمه محاسن برخورد، و آن را به دنیا معرفی کرده است، پروفیسور براون، مستشرق نامی انگلیسی است که در سال ۱۹۰۱ میلادی / ۱۳۱۹ هجری قمری، از روی دو نسخه از این کتاب که در لندن و پاریس موجود است، ترجمه خلاصه‌مانندی از آن، به زبان انگلیسی منتشر ساخته، سپس آن را در رساله علی‌حدّه‌ای به چاپ رسانده است؛ عنوان این مقاله و رساله به زبان انگلیسی چنین است:

Account of a rare manuscript History of Isfahan.

پس از براون، استاد علامه مرحوم فزونی در حواشی کتاب چهارمقاله عروضی^۲ این کتاب را معرفی کرده، ولی در آن جا نام مترجم، به جای حسین بن محمد بن ابی‌الرضا به اشتباه، «محمد بن عبدالرضا» ثبت شده است.



تابستان سال گذشته که نگارنده چند روزی به مصاحبت یکی از دوستان ارجمند به رشت رفته بودم، روزی که در خدمت جناب آقای محمدرضا رفیع مهمان بودیم، ایشان از

۱. مطابق با ۱۳۵۲ق، به همراه الارشاد فی احوال الصّاحب بن عبّاد از سید ابوالقاسم کوهپایه‌ای اصفهانی (ویراستار).

۲. ص ۱۰۷.

راه لطف، نسخه‌ای خطی به من بخشیدند. چون آن را به منزل آوردم و مطالعه کردم، دیدم که ترجمه فارسی محاسن اصفهان مافزوخ است؛ لیکن اوراق آن مغشوش ترتیب داده شده، و اجزای آن پس و پیش قرار گرفته است.

بسیار وحشت داشتم که مبادا این نسخه بسیار عزیز که در کمال نفاست و صحت است، و ظاهراً در عصر مؤلف نوشته شده، یا این که نسخه خود او بوده است، ناقص، و چیزی از آن، ساقط شده باشد.

خوش بختانه بعد از مراجعت به تهران و جا به جا کردن اوراق نامرتب، و مقابله آن نسخه با متن عربی و یک نسخه جدیدتر از آن، دانسته شد که از نسخه مرحمتی آقای رفیع، فقط ورق آخر - که شاید متضمن تاریخ کتابت آن بوده -، دیگر هیچ ورقی نیفتاده، و به غیر از این نقیصه کوچک، آن نسخه گران بها هیچ عیب و نقصی ندارد.

چون پس از مطالعه دقیق، یقین شد که این نسخه، در نهایت صحت است؛ حتی در اشعار عربی آن نیز کم‌تر زیر و زبری است که بر روی کلمات، به غلط گذاشته شده باشد^۱، دریغم آمد که این کتاب پرارج و مفید که نسخ خطی آن از سه چهار تجاوز نمی‌کند^۲، و همه کس به آن‌ها دست‌رسی ندارد، هم‌چنان در پرده استتار و دور از حیطه مطالعه همگان بماند. این بود که به چاپ آن، به عنوان یکی از ضمایم مجله یادگار تصمیم گرفتیم، و اینک خدا را شکر می‌گزارم که یکی از آرزوهای دیرینه نگارنده، جامه عمل پوشیده، کتابی بالنسبه منقح، با فهرس کامل^۳، در اختیار عشاق زبان و ادبیات فارسی گذاشته می‌شود.

این کتاب را ما به آن دسته از مشترکین سال چهارم مجله یادگار که وجه اشتراک آن سال خود را پرداخته‌اند، مجاناً تقدیم می‌کنیم، و به آن دسته که هنوز وجه مزبور را به ما

۱. متأسفانه مرحوم عباس اقبال، هیچ‌یک از این زیر و زبرها را منتقل نکرده است، با این حال، کوشیده‌ام تا در چاپ حاضر، اشعار و جملات عربی، مشکول باشند (ویراستار).

۲. امروزه، نسخه‌های بیشتری از آن شناسایی شده است؛ بنگرید به: مزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۶، ص ۴۲۹۵ و همو، فهرستواره کتاب‌های فارسی، ج ۲، ص ۹۳۰ (ویراستار).

۳. اکنون در این چاپ حاضر، علاوه بر استخراج دوباره فهرست‌ها برای تطبیق مدخل‌ها یا شماره صفحات جدید، مدخل‌های فهرست‌ها تکمیل شده و تعداد فهرس نیز افزایش یافته است (ویراستار).

مقروض‌اند، هر وقت حساب خود را تفریغ نمودند، تقدیم خواهیم داشت.^۱
نگارنده، فریضة ذمه خود می‌داند که در آخر این مقدمه، از لطف و عنایت جناب آقای رفیع که با بخشیدن نسخه خویش به این جانب، بانی خیر در چاپ آن شده‌اند، کمال امتنان خود را اظهار، و از خداوند، توفیق ایشان را در خدمت به معارف، صمیمانه مسألت نماید.

تجریش - ۱۴ تیر ۱۳۲۸ شمسی

عباس اقبال

۱. شاید در نگاه نخست، باقی‌گذاشتن این بند از مقدمه عباس اقبال، باعث شگفتی خواننده امروز باشد، ولی از آن‌جا که بخشی از فضای تاریخ مطبوعات فارسی را به تصویر می‌کشد، از حذف آن خودداری کردم (ویراستار).

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدای راست بزرگی و عزّت و جبروت که خالق ثقلین است، و مالک ملکوت، زلال نعم بی شمارش در حلق و کام خاص و عام، شیرین و خوش گوار، و طیبات ارزاق بی پایانش در گلوی کُلُوا وَ اشْرَبُوا روان و سازگار، «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ اشْبَعَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً فَأَنْظِرُوا إِلَى الْآثَارِ وَ اعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ».

خرد و بزرگ به نظر عنایت وَ لَقَدْ كَفَرْنَا مَلْحُوظٌ وَ دوست و دشمن از سفره سخاوت نَحْنُ قَسَمْنَا لَهُ مُحْظُوظٌ،

ای کریمی که از خزانه غیب	گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم؟	تو که با دشمن این نظر داری

روائح صلات صلوات و فوائح تحف تحیاتی که قافله عاطفه الهی بر قطار لیل و نهار در بادیّه بهار بار دارد، روان روان سجایای خوش و سخایای حیات و شخواجه لَوای لولاک، و سید سریر اِنَّا اُرْسَلْنَاکَ، محمد، رسول خدای پاک باد،

ذَاكَ الَّذِي تَلَأُ مِنْ شَمْسٍ شَرْعِيهِ
فِي ظُلْمَةِ الضَّلَالَةِ نُورٌ مِنَ الْهُدَى

یتیمی که ناکرده قرآن درست
کتب‌خانه چند ملت بشست

و سرود درود، به عدد ریگ و رود، و سپاس بی‌هراس از زبان حق‌شناس، بر آل و اولاد
و اصحاب او که حصار ملت نبوی و حصن دین مصطفوی...^۱ و کلید و دندان‌های اعمال و
اقوال درست و راست ایشان حصین و پایدار و مکین و برقرار گشت، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُونَ وَالْبِلَادُ وَالْأَمْصَارُ بِقُدْرَتِ كُنْ فَيَكُونُ.

اما بعد، چنین گوید محرّر این کلمات، و مقررّ این ملکات، اضعف عباد الله جرماً، و
اقولهم جرماً الحسين بن محمد بن أبي الرضا الحسيني العلوي الاوي [الاوي] إلى شفاء جدّه
و أبيه يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ که در عنفوان شباب و ریعان جوانی و عنوان زندگانی که
فرزند آدم را طور تعرّف صلاح است از فساد، و دور تمییز بیاض از سواد، در وطن معهود و
مسکن مألوف، شبی از شب‌های زمستان پر باران، در «خراب‌خانه خالی ز مست و
هشیاران»،

نشسته بودم و خاطر به خویشتن مشغول

در سرای به هم کرده از خروج و دخول

زمانی به شکایت نکایت روزگار غدار و نوائب و مصائب فلک ستم‌کار که مجمل آن
مفصل، و سردفتر آن مجموع تزجیه‌الایام طالب علمی بود مشغول، و از سوز این ساز، نوائر
تلهّب اثیر و تلظّی سعیر از دل مشتعل، گاهی از فکر نصیحت و ملامت پدر، از خود به در
می‌رفتم، و دمی از دست سرزنش بی‌پایان برادر، بر آذر می‌تفتم، لحظه‌ای نظر در کار عمّ و

۱. به اندازه دو سه کلمه در نسخه اصلی، محو شده.

خال می‌کردم، و ساعتی خونابه غصه غمِ حال می‌خوردم، فی‌الجمله از تشویش بیگانه و خویش در گوشه خانه خویش،

نه فراغت نشستن، نه مقام ایستادن
نه مجال صبر کردن، نه گریزگاه دیدن

ناگاه مبشر دولت سافروا تغنموا که حقاً و صدقاً همه بشری و کرامت بود، به گوش هوش رسید که گفت:

إِذَا لَمْ تَجِدْ مَا يَبْتَغِ الْفَقْرُ قَاعِدًا فَقُمْ وَاطْلُبِ الشَّيْءَ الَّذِي يَبْتَغِي الْعَمْرُ

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح
نتوان مرد به سختی که من این‌جا زادم

در آفاق گشاد است و تو را پای به دست، در این بیغول مجاز، به سبب برگ و ساز و آزو نیاز، نفس عزیز قوی را ذلیل و ضعیف مساز، و در حجره وهم و خیال، جهت حطام و منال، پیش چون خودی بیش منال، اگر این‌جا اوامر و نواهی قضا بر حسب مرام رام تو نیست، یا جریان قدر بر وفق مراد به کام تو نه، اَرْضِ اللَّهَ وَاسْعَةً،

نه که بیرون پارس منزل نیست
شام و روم است و بصره و بغداد

بر فرموده اشارت این بشارت، و شنوده عنایت این هدایت، همین‌که آواز کوس صبح صادق، به گوش عاقل و عاشق رسید، این شیفته، متاع و اثاث طالب علمان - که آن ورقی

چند باشد و مجبره و قلمدان - به دوش، و آغوش از آن بیت‌الاحزان بیرون کشید، و به هر حيله‌ای که دانست، و چاره‌ای که توانست:

رخت بر بستیم و دل برداشتیم صحبت دیرینه را بگذاشتیم

کان لم یرد ماء بمنعرج اللوی و لا ظنّها يوماً ظلال خیام

به چند روز:

پس عزیمت از آوه به خطه کاشان مرا نوائب گیتی به اصفهان انداخت

فَدَخَلْتُ خَاوِیَ الْوُفَاضِ بَادِیَ الْاَلْفَاضِ زَمَانِیْ بِرْ دَر مَدْرَسَهِیْ بِه رَسْمِ غَرِیْبَانِ سَر بِه
گَریْبَانِ تَنهَائِیْ فَرُو بِرْدَم لَا اَمَلْکِ بَلْفَۀَ وَلَا اَجْدُ فِیْ جَزَائِیْ مَضْفَۀَ،

نه مرا یار و مونسى و ندیم نه مرا شمع و شاهدهى و شراب
نه مرا نقل و مطربى و حریف نه مرا نان و سبزی‌ای و کباب
دل ز جور سپهر پر آتش وز جفای زمانه دیده پر آب

بعد از جلسه‌الاستراحتی، بر سبیل طواف، در میان شوارع و محلات، قدمی چند بسپردم، یک چند روز بر این سیاق، اعبای مشاق را دست تحمل می‌دادم، و در باب اوضاع و اساس دروب و زقاق، طریق اسواق و ما یضَاف و ینسب الیْ هَذَا اَلْمَشَاقِ مُلْتَف اَلشَّاقِ بِاَلشَّاقِ، به ناکام، گام می‌نهادم، و چشم تأمل می‌گشادم، هر چه در اوصاف آن بقعه از اصناف عباد در اکناف بلاد به اسماع استماع افتاده بود، شنیده راده در صد، و صد در هزار دید، و دیده را مثل آن، از زبان زمان و گفتار روزگار نشنید،

بَلَدَةَ طَيِّبَةٍ وَ رَبِّ غَفُورٍ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ چشم بد از روی تو دور

فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ همه مطبوع و دل آرام جهان بد سروین

و از محبوب ترین مطلوبی و مطلوب ترین محبوبی کتابی یافتم محاسن نام، مشتمل بر تفصیل خصایص و محاسن اصفهان،

كِتَابٌ كَالْحَاطِطِ الْعُيُونِ السَّوَاحِرِ وَ لَفْظٌ كَسَلْسَلِ الزَّلَالِ الْبُؤَاكِ
وَ نَظْمٌ كَأَزْهَارِ الْحَدَائِقِ رَوْنَقاً وَ نَثْرٌ كَأَحْدَاقِ النُّجُومِ الزَّوَاهِرِ
نَفَائِسٌ دُرٌّ مِنْ نَتَائِجِ خَاطِرِ إِذَا مَاجَ از رِي بِالْبَحَارِ الزَّوَاهِرِ
كِتَابٌ يَهْدِي قَلْبَكَ كِتَابُ كُرْبَتِي وَ يَزِدُّ أَحْشَاءِي وَ نُورٌ خَاطِرِي

ترکیب بزرگی از بزرگان جهان، و فاضلی از فضلاء زمان، تاریخ آن سنه: احدى و عشرين و اربع مائه التي اتلقت الغارة الشعواء بها في اصفهان، نام او مفضل بن سعد بن الحسين المافروخي - رحمه الله تعالى - مفروغ به اسالیب عباراتی رائق، در قوالیب عربیتی لایق شایق، چنان که هر سجمی از آن به حقیقت و حی فائق، و حی ناطق بود،

قَرَأْتُ مِنْهَا رَوْضَةَ مَخْضَرَةٍ أَطْرَافُهَا بِشَفَائِقِ الْتَعْمَانِ
وَ فَهَمْتُ مِنْهَا كُلَّ مَعْنَى رَائِقٍ يَخْفَى لِذِقَّتِهِ عَلَى الْأَذْهَانِ

بعد از امعان نظر، و تفکر و استقصای در آن به جاده خرد، آن اولی نمود که اگر روزگار ناسازگار، حاشاک خاشاک، و خار دفع و تعویق بر سر و پای حال و کار نریزد، و به مخالفت و ممانعت، روزی چند نستیزد، و به معونت و مساعدت برخیزد، محاسن این عرب را در آینه تبدیل عبارت با عمارت آورد، و لباس درّاعه را خلع کرده، چون ترک عجمی،

خلعت قبای پارسی بر قد او تزیین داده، پوشاند، و گوید:

آن پیر عرب را که تو دیدی بر ما دوش
امروز همان است، عجم‌وار برآمد

تا مغز مغزای رساله، و نغز فحوای مقاله، مطبوع عیون و مطرح ظنون تازی و پارسی گردد، و عرب و عجم، از مشاهدۀ جمال و مطالعۀ کمال او ملحوظ و محظوظ باشد، - ان شاء الله تعالی -.

و چون به وقت تحلیل مرکبات، و وقوف بر مفردات، امعان تأمل، قرین تعمق در آن معانی شریفه گردانید، مضمون مقاله و فحوای رساله، مشتمل بر هشت ذکر یافت:

۱. در وصف اصفهان - علی سبیل الإجمال -.
۲. در تفصیل آن بر سایر بلدان - به طریق تفصیل -.
۳. در حدیث گاوخوانی^۱ و خواصّ و نوادر نواحی آن،
۴. در محاسن داخلی و خارجی از تعداد مقامات و اماکن و عمارات و تعیین حقوق و متوجّهات قدیم الایام و عصر مترجم،
۵. در فرمان برداری اصفهانیان حاکم را، و قوّت نفس و تأثیر همّت ایشان، و آن که هرکس که قصد ایشان به بدی داشته، زیانی مالی، یا مضرّتی نفسی بدو عائد گشته،
۶. در سلاطین و ملوک و اکابر که منشأ و منجم ایشان آن جا بوده،
۷. در فصول اربعه و آثار و نتایج آن، و کیفیت تنعم و تعیش اهل بقعه، مضاف با بعضی نوادر و غرایب کلمات ضعفای ناس، مانند زنان و مخانیث و مجانین،
۸. در وصف مصلّی و کوهچه و اسماء الرجال، از فضلا و علما و فلاسفه و فقها و مشایخ و اکابر فضلائی متقدّمان عصر صاحب محاسن، و بعضی قصائد و اشعار عربی و پارسی در

وصف آن.

لاجرم واجب شد بنابراین مقدمه، تدوین و ترتیب ترجمه بر هشت ذکر، قیاس بر هشت حمله عرش، و هشت در بهشت؛ بلکه نمونه و نسخه‌ای که،

شکل درگاه رفیعش را دعا کرد آسمان

شکل او شد أَفْضَلَ الْأَشْكَالِ وَ هُوَ الْمُسْتَدِيرُ

رنگ رخسار ضمیرش را ثنا گفت آفتاب

لون او شد أَحْسَنَ الْأَلْوَانِ وَ هُوَ الْمُسْتَشِيرُ

اعنی درگاه بارگاه جهان‌پناه مخدوم جهانیان و خداوندگار جهانیان، آصف جوان‌بخت

و سلطان‌نشان سلیمان‌تخت، در دریای وزارت، و نقطه دایره امارت،

دارای ملک ایران دریای عدل و احسان

چون ذات حق منزّه ذاتش ز عیب و نقصان

امروز در ممالک بی‌هیچ اعتراضی

هم او است جان عالم، هم او است عالم جان

مرکز محیط هستی، عروة وثقای خداپرستی، مظهر امر الهی، منظر نظر عاطفت

پادشاهی، نور حدقه بینش، نور حدیقه آفرینش، مقرر حقایق حکم، مذکر دقایق قدم، قبله

طلاب هدایت، کعبه ارباب درایت، مالک ممالک توفیق، سالک مسالک تحقیق، صاحب

صاحب‌قران، خلاصه ادوار آسمان، آن جوان‌بختی که:

بخت نیکش به منتهای امید

برساناد و چشم بد مرساد

پادشاه وزرای روم و چین، و وزیر پادشاه روی زمین، و آدم بین آلماء و الطین که در حضرت بارگاه لا یزال و تخت‌گاه ملک متعال بیش از سکنای این عادت پرستان سرای مجاز، و محبوسان مطموره تقلید از حکم فرمان یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ به تشریف عاطفت کفایت، و خلعت افاضت عنایت:

اتته آلوزاره منقادة
إِلَيْهِ تَجَرَّرُ اذْ يَالَهَا
وَلَمْ يَكْ يَصْلَحْ إِلَّا لَهَا

مخصوص و مشرف گشت،

مایه عدل و وفا قانع جور و جفا
مهر سپهر صفا سایه لطف خدا

یارب این سایه بسی بر سر اسلام بیای، الوزير بن الوزير، غیاث الخاقین، و ملاذالمشرقین، امیرمحمد:

آن‌که در اوصاف ذات اشرف او است همه کمال محمد همه خصال علی

در سلسله زمان مؤخر در هندسه جهان مقدم

ابن الصاحب الوزير، خواجه رشیدالدین فضل‌الله - اعلى الله كلمته، و ادام علی رؤوس العباد رحمته -، در کمالات غریزیش مترجم گوید:

آن فلک قدری که اندر بدو فطرت رافتش

شامل حال خداوندان حاجات آمده

ز آسمان فتح و عرش دولت و معراج جاه
 دائماً در شأن او آیات غایات آمده
 بر در ایوان آرای جهان آرای او
 هفت ایوان فلک در زیر رایات آمده
 آن جهان بان آصفی کاندل صفات ذات او
 از زبان آفرینش این مناجات آمده

للمترجم - سامحه الله -:

کای به میراث از پدر مُلک سلیمان یافته
 تخت بخت نه فلک در تحت فرمان یافته
 آسمانی در علو و روزگاری در غلو
 واسمان و روزگار از جاهت احسان یافته
 سایه حق و حق در سایه انصاف تو
 همچو دین از دولت تو فر ایمان یافته
 صاحب دیوان گردون چون گشاده دفترش
 اعظم اسمت را بر او طغرای عنوان یافته
 شاه نوشروان چرخ چارمین در عهد تو
 روز و شب را ز اعتدال عدل یکسان یافته
 اقتباس ماه تاب از ز آفتاب آمد چه شد
 آفتاب از نور رایت چهره رخشان یافته
 سرعت عزمت سبق برده بر اسباب قضا
 حزم جزمیت ملک از ایران تا به توران یافته
 قرن ها سرگشته گشته آسمان و آفتاب
 تا وزیر بن الوزیری چون تو خاقان یافته

حضرت علیا که آن دولت سرای خاص تو است
 پایه رفعت و رای هفت ایوان یافته
 پاسبان درگهت آن کوتوال هفتمین
 مهر و مه را بر درت در خاک غلتان یافته
 همت چشمی زده بر مطرح کون و فساد
 هر چه دیده اندر او جنسی نه چندان یافته
 مادر آز و امل بود و وجود جود تو
 در خور نور دو چشم و قوت جان یافته
 زرّ و گوهر از نهیب بذل تو جای گریز
 در میان کوه و قعر بحر عمان یافته
 ماه تا ماهی نواله از نوالت روز و شب
 نوع انسان خود چه باشد جنس حیوان یافته
 با کمال اقتدار و فضل حکم و حکمت
 ذات جمشیدوار و ارسطو وصف نقصان یافته
 کو سلیمان تا بدیدی چون تو آصف در جهان
 ای صف درگاه تو صف صف سلیمان یافته
 هر چه تیغ سنجری از مملکت مشکل گرفت
 کلک میمونت دو چندان خوار و آسان یافته
 در سر انگشت مبارک دست تو نی پاره‌ای
 معجز و خاصیت موسی و ثعبان یافته
 آن هراس حیّه تشعی فکنده در جهان
 وین حیات حی ناطق ز آب حیوان یافته
 در خم چوگان رای مملکت آرای تو
 ربع مسکون را قضا چون گوی چوگان یافته

ملک ایران سال‌ها ویران بد از جور فلک
 بنگر از آثار عدلت زیب عمران یافته
 در میان هفت کشور خاص بر ملک عجم
 اصفهان از اهتمامت فضل رجحان یافته
 شکر این غم‌خوارگی بهر دعای دولّت
 نسخه‌ای دارد رهی از طرز حسان یافته
 گر اجازت باشد از حضرت فروخواند دعا
 رسم آمین در پیش از لطف یزدان یافته
 یا غیاث المستغیثین یا محمد از کرم
 این غیاث‌الدین محمد عمر دوران یافته
 بر سر اسلامیان پاینده بادا روز و شب
 در کمال عزّ و اقبالی فراوان یافته
 زآسمان نصرتت فائض بر او فتح و ظفر
 دم به دم نو خلعت و تشریف سلطان یافته

مأمول و متوقع از حاضران حضرت علیای مخدوم جهانیان، و مخادیم بنده کمینه
 بندگان آن‌که بعد از اعتنا و اشفاق نمودن درباره این بیچاره به عین رضا و اغضا در اصلاح
 کوشند، و به حکم ﴿إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ﴾... ذیل عفو بر هفو پوشند، ایزد تعالی قلم و دم همگان
 از خطا و فضول در حریم صواب و قبول، مصون و محفوظ دارد بِحَبِيبِهِ نَبِيِّ الرُّحْمَةِ وَ شَفِيعِ
 الْأُمَّةِ وَ إِلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أَصْحَابِهِ الرَّاشِدِينَ.